



مرحوم و دوستانش  
با تهدید مرا مجبور  
کردند حرف های  
نامربوطی درباره  
خانواده ام بزنم.  
این موضوع مرا  
دیوانه کرده بود.  
اگر فیلم را منتشر  
می کردند، آبروی من  
پیش خانواده ام  
و آشنایان می رفت



گفت و گو با متهم به قتل:

## خودم با پلیس تماس گرفتم

تنها زندگی می کرد. سراغ او رفتم و به من پناه داد.

❖ می دانست مرتکب قتل شدی؟

بله. ماجرا را برایش تعریف کردم.

❖ چطور قبول کرد به تو کمک کند؟

خودش خلافتکار بود. با شوهر سابقش مردان را طعمه کرده و به خانه می کشاندند و از آنها اخاذی می کردند. از من هم خواست کمکش کنم تا از مردان بیشتر اخاذی کند که گفتم اهل این کارها نیستم.

❖ مدارک جعلی را از کجا گرفتی؟

سیماء زنی که به من پناه داده بود، در کیش آشنایان زیادی داشت. مثل این که سالی چند بار برای کار به آنجا می رفت. خواست به کیش برویم تا از آنجا مرا به خارج از کشور بفرستد. یک روز با مدارک مردی آمد و آن را به من داد تا بتوانم از کشور خارج شوم. آن طور که فهمیدم، این مدارک را از داخل خودرویی سرقت کرده بود.

❖ چطور سرقت کرد؟

خبر ندارم. در کیش همه او را می شناختند. شب می رفت و دم صبح برمی گشت.

❖ کجا می خواستی فرار کنی؟

قطر.

❖ که قبلش دستگیر شدی.

نه. تسلیم شدم. خودم با پلیس تماس گرفتم و گفتم کجا هستم. ماموران پلیس کیش آمدند و مرا دستگیر کردند.

❖ اسلحه را از کجا خریده بودی؟

از یک فروشنده سلاح در اینستاگرام. البته به من گلوله نداد و گلوله را از فرد دیگری خریدم.

❖ نترسید پلیس باشی؟

یک دوست مشترک داشتیم که سفارش من را کرده بود.

❖ الان پشیمان نیستی؟

باور کنید من فقط دنبال این بودم که آن فیلم منتشر نشود. اگر او این کار را نمی کرد، زنده بود و من هم قاتل نمی شدم.

آن زن به دادگاه معرفی شدیم. مرحوم از من خواست از شهادت صرف نظر کنم و حتی تهدیدم کرد که قبول نکردم. بعد از من و همسر سابقش به اتهام رابطه شکایت کرد که تبرئه شدیم تا این که ماجرای آن فیلم پیش آمد.

❖ چه فیلمی؟

مرحوم و دوستانش با تهدید مرا مجبور کردند حرف های نامربوطی درباره خانواده ام بزنم. این موضوع مرا دیوانه کرده بود. اگر فیلم را منتشر می کردند، آبروی من پیش خانواده ام و آشنایان می رفت.

❖ تو هم نقشه قتل را کشیدی.

خودش این راه را پیش پایم گذاشته بود. اول به شریکش شلیک کردم که گلوله ای به او نخورد. او هم روزی که فیلم گرفتند، آنجا بود. می گفت فیلم دست او نیست و به شریکش داده است. سراغ مرحوم رفتم. شب حادثه تعقیبش کردم. نزدیک خانه اش که رسید با اسلحه به سمتش رفتم و اول یک گلوله به شیشه ماشین زدم. بعد سه گلوله دیگر شلیک و فرار کردم.

❖ کسی سدا زدن نشد؟

مسلح بودم و می ترسیدند. فقط صدای چند نفر را می شنیدم که می گفتند وایسا، وایسا. کسی دنبالم نیامد و فرار کردم.

❖ کجا فرار کردی؟

اول فرار نکردم، اسلحه را مخفی کرده و به خانه رفتم. صبح روز بعد هم خیلی عادی سر کار رفتم. فکر می کردم فرارم باعث می شود به من شک کنند. تا این که شنیدم همسر صیغه ای مرحوم را دستگیر کردند. آنجا بود که ترسیدم و فرار کردم.

❖ او می دانست تو قاتلی؟

نه. هیچ کسی نمی دانست. وقتی او را گرفتند، حتما سراغ من هم می آمدند.

❖ کجا رفتی؟

رفتم رشت. چند سال قبل با زنی آنجا آشنا شده بودم که

رئیس اداره مبارزه با جرایم پلیس  
آگاهی البرز در قالب خاطره ای  
جزئیات تیراندازی مرکبار به خاطر  
فیلم سیاه را تشریح کرد. در ادامه  
روایت این جنایت را از زبان متهم

امیرعلی  
حقیقت طلب  
تپش

پرونده می خوانید، او اصرار دارد که به تنهایی نقشه قتل را کشیده و اجرا کرده و همسر مقتول در ماجرا نقشی ندارد.

❖ خودت را معرفی کن.

علیرضا، ۳۱ ساله. اهل کرج.

❖ تحصیلات؟

تا دیپلم درس خواندم اما شرایط جور نبود و به دانشگاه نرفتم. عاشق ورزش بودم و دوست داشتم در ورزش به موفقیت هایی برسم.

❖ حالا به موفقیتی رسیدی؟

بله. در مسابقات کشوری پاورلیفتینگ در رشته پرس سینه مقام کشوری دارم.

❖ چرا ادامه ندادی؟

باید کار می کردم. قهرمانی نیاز دارد تمام وقت تلاش کنی در ضمن هزینه هم دارد.

❖ شغلت چه بود؟

بنا به علاقه ای که به هنر داشتم، سراغ طراحی لباس رفتم و طراح لباس بودم.

❖ متاهلی؟

نه.

❖ دلیل اختلاف با مقتول چه بود؟

باور کنید با او اختلافی نداشتم. یک روز با مادرم در حال رفتن به خانه بودیم که متوجه آن مرحوم شدم که با زنی درگیری داشت. مادرم آن زن را شناخت و از من خواست تا به او کمک کنم و بعد تا خانه شان رساندیمش. چند روز بعد فهمیدیم آن زن از مرحوم شکایت کرده است. مثل این که همسر صیغه ای مرحوم بود. زن جوان می گفت او در خودرویش جی پی اس گذاشته است و ما به عنوان شاهد

